

Jesus und die Ehebrecherin

¹Jesus aber ging zum Ölberg.²Und frühmorgens kam er wieder in den Tempel, und alles Volk kam zu ihm; und er setzte sich und lehrte sie.³Aber die Schriftgelehrten und Pharisäer brachten eine Frau zu ihm, beim Ehebruch ergriffen, und stellten sie in die Mitte⁴und sprachen zu ihm: Meister, diese Frau ist auf frischer Tat beim Ehebruch ergriffen worden.⁵Mose aber hat uns im Gesetz geboten, solche zu steinigen; was sagst du?⁶Das sagten sie aber, um ihn zu versuchen, so dass sie eine Anklage gegen ihn hätten. Aber Jesus bückte sich hinunter und schrieb mit dem Finger auf die Erde.⁷Als sie nun anhielten, ihn zu fragen, richtete er sich auf und sprach zu ihnen: Wer unter euch ohne Sünde ist, der werfe den ersten Stein auf sie.⁸Und er bückte sich wieder hinunter und schrieb auf die Erde.⁹Als sie aber das hörten, gingen sie hinaus, von ihrem Gewissen überführt, einer nach dem anderen, angefangen von den Ältesten; und Jesus wurde allein gelassen mit der Frau in der Mitte.¹⁰Jesus aber richtete sich auf und als er niemand sah außer die Frau, sprach er zu ihr: Frau, wo sind sie, deine Verkläger? Hat dich niemand verdammt?¹¹Sie aber sprach: HERR, niemand. Jesus aber sprach: So verdamme ich dich auch nicht; gehe hin und sündige hinfert nicht mehr!

Jesus, das Licht der Welt

¹²Da redete Jesus abermals zu ihnen und sprach: Ich bin das Licht der Welt; wer mir nachfolgt, der wird nicht wandeln in der Finsternis, sondern wird das Licht des Lebens haben.¹³Da sprachen die Pharisäer

حكم عليه يك زن كه در زنا گرفتار شد

¹اما عیسی به کوه زیتون رفت.²و بامدادان باز به معبد آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم می داد.³که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،⁴بدو گفتند: ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛⁵و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟⁶و این را از روی امتحان بدو گفتند تا آذغایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت.⁷و چون در سؤال کردن الحاج می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد.⁸و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت.⁹پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.¹⁰پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: ای زن، آن مدّعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟¹¹گفت: هیچ کس، ای آقا. عیسی گفت: من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن!

عیسی نور جهان است

¹²پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.¹³آنگاه فریسیان بدو گفتند: تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.¹⁴عیسی در جواب ایشان گفت: هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم.¹⁵شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم.¹⁶و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.¹⁷و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حقّ است.¹⁸من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.¹⁹بدو گفتند: پدر تو کجا است؟ عیسی جواب

zu ihm: Du zeugst von dir selbst; dein Zeugnis ist nicht wahr.¹⁴ Jesus antwortete und sprach zu ihnen: Auch wenn ich von mir selbst zeuge, ist mein Zeugnis wahr; denn ich weiß, woher ich gekommen bin und wohin ich gehe; ihr aber wisst nicht, woher ich komme und wohin ich gehe.¹⁵ Ihr richtet nach dem Fleisch; ich richte niemand.¹⁶ Wenn ich aber richte, so ist mein Richten gerecht; denn ich bin nicht allein, sondern ich und der Vater, der mich gesandt hat.¹⁷ Auch steht in eurem Gesetz geschrieben, dass zweier Menschen Zeugnis wahr sei.¹⁸ Ich bin's, der von sich selbst zeugt; und der Vater, der mich gesandt hat, zeugt auch von mir.¹⁹ Da sprachen sie zu ihm: Wo ist dein Vater? Jesus antwortete: Ihr kennt weder mich noch meinen Vater; wenn ihr mich kennen würdet, so würdet ihr auch meinen Vater kennen.²⁰ Diese Worte redete Jesus an dem Gotteskasten, als er lehrte im Tempel; und niemand ergriff ihn, denn seine Stunde war noch nicht gekommen.

²¹ Da sprach Jesus abermals zu ihnen: Ich gehe weg, und ihr werdet mich suchen und in eurer Sünde sterben. Wo ich hingehe, da könnt ihr nicht hinkommen.²² Da sprachen die Juden: Will er sich denn selbst töten, so dass er sagt: Wo ich hingehe, da könnt ihr nicht hinkommen?²³ Und er sprach zu ihnen: Ihr seid von unten her, ich bin von oben her; ihr seid von dieser Welt, ich bin nicht von dieser Welt.²⁴ Deshalb habe ich euch gesagt, dass ihr sterben werdet in euren Sünden; denn wenn ihr nicht glaubt, dass ich es bin, werdet ihr sterben in euren Sünden.²⁵ Da sagten sie zu ihm: Wer bist du

dad: که: نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.²⁰ و این کلام را عیسی در بیت‌المال گفت، وقتی که در هیكل تعلیم می‌داد؛ و هیچ‌کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

²¹ باز عیسی بدیشان گفت: من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید آمد.²² یهودیان گفتند: آیا اراده قتل خود دارد که می‌گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟²³ ایشان را گفت: شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.²⁴ از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.²⁵ بدو گفتند: تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت: همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.²⁶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.²⁷ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می‌گوید.²⁸ عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلم می‌کنم.²⁹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بجا می‌آورم.

اولاد ابراهیم

³⁰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.³¹ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد،³² و حقّ را خواهید شناخت و حقّ شما را آزاد خواهد کرد.³³ بدو جواب دادند که: اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم: هر که گناه می‌کند، غلام گناه است.³⁵ و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند.³⁶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.

³⁷ می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا

denn? Und Jesus sprach zu ihnen: Zuerst der, der ich mit euch rede.²⁶ Ich habe viel über euch zu reden und zu richten; aber der mich gesandt hat, ist wahrhaftig, und was ich von ihm gehört habe, das rede ich vor der Welt.²⁷ Sie verstanden aber nicht, dass er zu ihnen vom Vater sprach.²⁸ Da sprach Jesus zu ihnen: Wenn ihr den Menschensohn erhöhen werdet, dann werdet ihr erkennen, dass ich es bin und nichts von mir selber tue, sondern wie mich mein Vater gelehrt hat, so rede ich.²⁹ Und der mich gesandt hat, ist mit mir. Der Vater lässt mich nicht allein; denn ich tue allezeit, was ihm gefällt.

Die wahren Nachkommen Abrahams

³⁰ Als er dies sagte, glaubten viele an ihn.³¹ Da sprach nun Jesus zu den Juden, die an ihn glaubten: Wenn ihr bleiben werdet in meinem Wort, dann seid ihr wahrhaftig meine Jünger³² und werdet die Wahrheit erkennen, und die Wahrheit wird euch freimachen.³³ Da antworteten sie ihm: Wir sind Abrahams Nachkommen und sind niemals jemandes Knecht gewesen; wie sprichst du dann: Ihr sollt frei werden?³⁴ Jesus antwortete ihnen und sprach: Wahrlich, wahrlich, ich sage euch: Wer Sünde tut, der ist der Sünde Knecht.³⁵ Der Knecht aber bleibt nicht ewig im Hause; der Sohn bleibt ewig.³⁶ Wenn euch nun der Sohn frei macht, so seid ihr wirklich frei.

³⁷ Ich weiß wohl, dass ihr Abrahams Nachkommen seid; aber ihr trachtet danach mich zu töten, denn mein Wort greift nicht bei euch.³⁸ Ich rede, was ich von meinem Vater gesehen habe; ebenso tut ihr, was ihr von eurem Vater gesehen

beknisset زیرا کلام من در شما جای ندارد.³⁸ من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.³⁹ در جواب او گفتند که: پدر ما ابراهیم است. عیسی بدیشان گفت: اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بجا می‌آوردید.⁴⁰ ولیکن الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.⁴¹ شما اعمال پدر خود را بجا می‌آوردید. بدو گفتند که: ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.⁴² عیسی به ایشان گفت: اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.⁴³ برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.⁴⁴ شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گوین است.⁴⁵ و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.⁴⁶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟⁴⁷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.

⁴⁸ پس یهودیان در جواب او گفتند: آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟⁴⁹ عیسی جواب داد که: من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.⁵⁰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.⁵¹ آمین، آمین، به شما می‌گویم: اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.⁵² پس یهودیان بدو گفتند: الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟⁵³ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی که مُردند بزرگتر هستی؟ خود را که می‌دانی؟⁵⁴ عیسی جواب داد: اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا

habt.³⁹ Sie antworteten und sprachen zu ihm: Abraham ist unser Vater. Spricht Jesus zu ihnen: Wenn ihr Abrahams Kinder wärt, tötet ihr Abrahams Werke.⁴⁰ Nun aber trachtet ihr danach mich zu töten, einen Menschen, der ich euch die Wahrheit gesagt habe, die ich von Gott gehört habe. Das hat Abraham nicht getan.⁴¹ Ihr tut eures Vaters Werke. Da sprachen sie zu ihm: Wir sind nicht unehelich geboren, wir haben einen Vater, Gott.⁴² Jesus sprach zu ihnen: Wäre Gott euer Vater, dann würdet ihr mich lieben; denn ich bin ausgegangen und komme von Gott; ich bin nicht von mir selber gekommen, sondern er hat mich gesandt.⁴³ Warum erkennt ihr denn meine Sprache nicht? Weil ihr mein Wort nicht hören könnt.⁴⁴ Ihr seid von dem Vater, dem Teufel, und die Begierden eures Vaters wollt ihr tun. Der ist ein Mörder von Anfang und hat nicht beharrt in der Wahrheit; denn Wahrheit ist nicht in ihm. Wenn er die Lüge redet, dann redet er von seinem Eigenen; denn er ist ein Lügner und der Vater derselben.⁴⁵ Mir aber, weil ich die Wahrheit sage, glaubt ihr nicht.⁴⁶ Wer von euch kann mich einer Sünde beschuldigen? Wenn ich aber die Wahrheit sage, warum glaubt ihr mir nicht?⁴⁷ Wer von Gott ist, der hört Gottes Worte; darum hört ihr nicht, weil ihr nicht von Gott seid.

⁴⁸Da antworteten die Juden und sprachen zu ihm: Sagen wir nicht mit Recht, dass du ein Samariter bist und einen Teufel hast?⁴⁹ Jesus antwortete: Ich habe keinen Teufel, sondern ich ehre meinen Vater, aber ihr entehrt mich.⁵⁰ Ich suche nicht meine Ehre; es ist aber einer, der sie

جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است.⁵⁵ و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم.⁵⁶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.⁵⁷ یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای?⁵⁸ عیسی بدیشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم که: پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.⁵⁹ آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از معبد بیرون شد و همچنین برفت.

sucht, und richtet.⁵¹ Wahrlich, wahrlich ich sage euch: Wer mein Wort hält, der wird den Tod nicht sehen ewiglich.⁵² Da sprachen die Juden zu ihm: Nun erkennen wir, dass du einen Teufel hast. Abraham ist gestorben und die Propheten, und du sprichst: Wer mein Wort hält, der wird den Tod nicht schmecken ewiglich.⁵³ Bist du denn mehr als unser Vater Abraham, der gestorben ist? Und die Propheten sind gestorben. Was machst du aus dir selbst?⁵⁴ Jesus antwortete: Wenn ich mich selber ehre, dann ist meine Ehre nichts. Es ist aber mein Vater, der mich ehrt, von dem ihr sagt, er sei euer Gott;⁵⁵ und kennt ihn nicht, ich aber kenne ihn. Und wenn ich sagen würde: Ich kenne ihn nicht, dann würde ich ein Lügner wie ihr. Aber ich kenne ihn und halte sein Wort.⁵⁶ Abraham, euer Vater, war froh, dass er meinen Tag sehen sollte; und er sah ihn und freute sich.⁵⁷ Da sprachen die Juden zu ihm: Du bist noch nicht fünfzig Jahre alt und hast Abraham gesehen?⁵⁸ Jesus sprach zu ihnen: Wahrlich, wahrlich, ich sage euch: Ehe Abraham war, bin ich.⁵⁹ Da hoben sie Steine auf, um sie auf ihn zu werfen. Aber Jesus verbarg sich und ging zum Tempel hinaus, schritt mitten durch sie hindurch und ging weg.